

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۱۰

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۰۷/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امتداد امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

امتداد «قرآن و استعمال لفظ در بیش از یک معنا»

امتداد «مدخلی شریف به مثابه ی کارگاه آموزشی»:

پیش از ورود به ادامه بحث^۱، توجه شما را به سوال یکی از آقایان جلب می نمایم که فرمودند: به نظر شما می توان حدیث داوود بن فرقد را از قبیل استعمال لفظ در بیش از یک معنا دانست؟ روایت این است: عن داوود بن فرقد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا. گویا امام در پی بیان این هستند که فهم معانی کلام ما را کم نشمارید؛ چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی؛ چنان چه به معارف ما علم پیدا کنید، شما افقه الناس خواهید بود؛ سپس فرمودند «ان الکلمة لتصرف علی وجوه. فلو شاء انسان لصرف کلامه کیف شاء و لا یکذب.» به نظر می رسد که قرائن این گونه تایید می کند که ائمه می خواهند این معنا را بیان کنند که کلمات ما قابل توجیه به گونه های مختلف است و لذا ممکن است کلام خود یا گذشتگان را برای شخصی

۱. در گذشته به مناسبت اشاره شد به آیه ای از سوره روم (و هم من بعد غلبهم سیغلبون) با این مضمون که قرآن می فرماید به زودی یورشی پیروزمندانه از جانب روم به ایران صورت خواهد گرفت. سپس اشاره شد به این که چه بسا منظور حمله اسکندر به ایران بوده که البته بلافاصله به واسطه ی اندوخته های ذهنی خود، در این مطلب تردید نموده و احتیاط نمودم. به علاوه دوستان هم تذکر دادند. اسکندر در قرن چهارم قبل از میلاد یعنی ۳۳۳ یا ۳۳۶ به ایران حمله می کند. حال آن که پیامبر اوائل قرن هفتم میلاد مبعوث گشته اند. آن چه که تاریخ نوشته، حمله مورد اشاره قرآن، مربوط می شود به یکی از سران روم به نام «هرقل» که در سال ۶۲۲، چند سالی بعد از بعثت پیامبر به ایران حمله نمود و باعث سقوط خسرو پرویز و سرکار آمدن پسرش گردید. بنابراین این آیه ربطی به حمله ی اسکندر ندارد و مربوط به این آقا است.

به گونه ای و برای دیگری به گونه ای دیگر معنا نماید؛ در حالی که دروغ هم نمی گوید. بنابراین با این که پذیرش این مطلب که در این روایت استعمال در بیش از یک معنا صورت گرفته، قادر است راه را برای این نوع استعمال در تمام کلمات ائمه بگشاید، لکن این حدیث دلالت قطعی بر این نوع استعمال ندارد. چرا که تنها بیانگر این است که یک جمله ی ما، قابل توجیه به گونه های مختلف است؛ اما این که جملگی مصاب به واقع باشند، خیر؛ مگر آن که به بند آخر که فرموده اند «و لا یکذب» استمداد جوییم. علی ای حال، این که گفته شود امام صادق علیه السلام متعینا می خواهند این گونه بفرمایند خوب و قابل بیان، لکن خلاف احتیاط است و ظهور ندارد.

در خلال مطالب گذشته وارد مبحث سودمندی گشتیم و آن بحث ظهر و بطن می باشد. قرآن ظهری دارد و بطنی. تا کنون روایاتی چند را از نظر گذرانیم که نکته حائز توجه در آن ها ناهمسانی در تفسیر ظهر و بطن بود؛ مثلاً برخی فرمودند: «ظاهر حکم و باطن علم» و دیگرانی: «ظاهر تنزیله و باطنه تاویله» که حداقل در نگاه نخست قابل جمع نیستند؛ ولی به شما وعده می دهم ان شاء الله به زودی این روایات را جمع بندی خواهیم نمود.

۹. روایتی از امام کاظم که تبیینی نوین از ظهر و بطن در می اندازد: عن الامام کاظم علیه السلام فی قوله تعالی: «قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ»، قال الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ اِثْمُهُ الْجَوْرُ وَ جَمِيعُ مَا اَحَلَّ اللّٰهُ تَعَالٰى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ اِثْمُهُ الْحَقُّ.

این حدیث همدیف های متعدد دارد که در همگی اشاره به این شده است که آن چه در قرآن حرام شده است، ظاهرش همان است و باطنش پیروی از ولایت ائمه ی جور می باشد؛ چنان که طیباتی که در قرآن حلال شده، ظاهرش آب و نان و ... و باطنش ولایت ائمه ی حق است. آن ظاهر، ظاهر قرآن و ائمه ی جور و ائمه ی حق، باطن قرآن هستند.

این را بر آیه سه سوره مائده تطبیق نمایید: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَلْمَيْتَةُ (اکل و استفاده از میتة و چه بسا اضافه شود خرید و فروش آن، ممنوع می باشد). وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ وَمَا اَهْلٌ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ (آن چه نام بت و غیرخدا بر آن برده شده). وَالْمُنْحَنَقَةُ (حیوانی که خفه بشود). وَ الْمَوْقُودَةُ (به زجر کشته بشود). وَ الْمَتْرَدِيَةُ (از کوه یا جای دیگری پرتاب بشود). وَ النَّطِيحَةُ (آن جا که دو حیوان را با شاخ به جان هم انداخته و یکی از آن ها دیگری از پا در می

آورد). وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ (نیم خورده ی درندگان) إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ (آن چه که برای بت ها قربانی می شود). وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ (با قمار حیوانی را بکشید و تقسیم کنید) ذَلِكُمْ فَسْقٌ (تا این جا موضوع نخست تمام شد). الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (بند دوم نیز که مربوط به ولایت است تمام شد). فَمَنْ اضْطُرَّ (اگر کسی مضطر به خوراک میته یا لحم خنزیر یا ... بشود) فِي مَخْمَصَةٍ (در قحطی، گرسنگی، ناداری، به شرطی که) غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ (متمایل به گناه نباشد یا بیش از حد ضرورت نخورد یا به اضطرار افتادن او عمدی نباشد؛ در یک کلمه اگر متجانف به اسم نبود) فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

راجع به این آیه، نخست سوال برجسته ای که رخ می نماید، این است که ارتباط این سه چیست؟ چنان چه حداقل مطلب مربوط به اضطرار، متصل به بحث میته بود، می گفتیم آن مطلب نخست به اتمام رسید و سپس مطلب جدید آغاز گشت؛ اما این چنین امتزاج، قدر سوال را دوچندان می نماید.

تا آن جا که حافظه ام یاری می کند، جناب آقای طباطبایی می فرمایند این گونه نیست که تمام فقرات هر آیه ی قرآن لزوما با یکدیگر مرتبط باشند؛ و سپس این عدم ارتباط، به قدری برای ایشان مسلم بوده که به بعنوان استشهاد، به این آیه تمسک می جویند.

علاوه بر این اگر راجع به ارتباط در این آیه، از یک سنی سوال کنید، خواهد گفت که اتفاقا ارتباط وثیقی در این آیه به چشم می خورد. چنان چه یکی از مفسران سنی می گوید وقتی قرآن این ها را حرام می کند، سزااست که بعد از آن گفته شود: کفار از دین شما ناامید گردیدند؛ از آن جا که ما حرمت میته، لحم خنزیر، دم، منخنقه و ... را گفتیم، کفار چشم امید از دین شما فروبسته، هم اکنون دین شما کامل گشت؛ چه بسا موید این بیانشان هم این باشد که سوره مائده آخرین سوره نازل شده بر پیامبر است.

اما طبق این حدیث شریف از حضرت امام کاظم، که به خدمت آن شرفیاب شدیم، این آیه ظهری دارد و آن همین است که می بینید؛ اما از بطن آن نبایست غافل گشت. لذا لازم است به دنبال بطن میته و دم و ... گشت و آن نیست مگر «ائمه الجور».

در گذشته های دور در توفیقاتی که در بحث تفسیر برای من حاصل شد^۱، به این نتیجه رسیدم که قرآن در خلال ظاهر آیات خود، معمولاً اشاراتی به بطن ها می نماید. شاید فرمایش امام باقر در ذیل آیه ی «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»^۲ باعث شد تا من به این نکته رهگشا بشوم که فرمودند منظور از این دوازده ماه، ما ائمه هستیم؛ البته منافاتی با این که مراد، ماه ها هم باشد ندارد؛ چنانکه مبانی مسلم این را تایید می نماید. سپس امام موبدی از ادامه آیه بیان فرموده اند: «ذلک الدین القیم» که چنان چه مراد تنها محرم و صفر و ... می بود این ترکیب بی معنا می گشت.

اما در آیه مورد بحث، قرآن کریم برای معنای بطنی خود دو نشانه گذاشته است:

۱. آوردن جملات مربوط به ولایت، در میانه ی آیه. لذا می بایست به دنبال میته، در میان اصحاب امارت و ولایت بعد از پیغمبر گشت؛ کسانی که سر کار هستند، ولی دیگرانی آن ها را هدایت می نمایند. هم چنین «دم» را در کسی که گفته شده اگر از کنیز خود عصبانی می شد، تا خونی از او نمی مکید آرام نمی گرفت، جستجو نمود و خنزیر را در آن که چریدن در بیت المال گرفته بود.

با این تفسیر راه تفسیر حدیث به آسانی گشوده می گردد و بعد از نهی از پذیرش ولایت حکام جور، به بحث از ولایت روی می آورد. اصلاً باید دانست که فضای کلی سوره ی مائده فضای ولایت است؛ چنان که «او فو بالعقود» را در ابتدای سوره، به عقد ولایت تفسیر نموده اند که البته بدیهی است که منحصر در آن نمی باشد. و بنا به این بیان، دیگر نمی توان به این آیه برای تایید این که فقرات هر آیه، لزوماً مرتبط نیستند تمسک جست.

۲. سپس در جلوتر به بحث اضطرار می رسد. پیش از بیان قرینه مقدمه تا توضیح می دهیم که دو نوع اضطرار وجود دارد: یکی اضطرار به اکل میته، اکل دم و ... و دیگری اضطرار به حکومت جور. ممکن است انسان درگیر حکومت جور شده ولایت ایشان را قبول نماید. اهل بیت هم از این مطلب نهی ننموده اند و با شرط پرهیز از آلودگی، آن را جایز شمرده اند؛ چنان که چندی از اصحاب ایشان همچون عبدالله بن سنان، محمد بن سنان، حلبی، علی بن یقطین و دیگران وارد شده و معادلات را به نفع اهل بیت تغییر داده اند.

۱. طی هفت یا هشت سال از دهه ی شصت، در مرکز تخصصی تفسیر.

پس فَمِنْ اضْطِرَّ فِي مَخْمَصَةٍ (در نبود حکومت حق) غیر متجانف لاثم (به شرط مراقبت بر آلوده نشدن) فان الله غفور رحيم. قرينه دوم همین جا است که اضطرار به میته، نیازی به عبارت «ان الله غفور رحيم» ندارد. واضح است کسی که مضطر به اکل میته شده، استفاده از میته بر او نه تنها جایز، بلکه واجب می باشد. آیا می توان برای کاری که بر انسان واجب است، گفت «ان الله غفور رحيم»؟ اگر بگویید این به خاطر اثر وضعی این عمل است، خواهیم گفت که صرف نظر از این که ثبوت چنین اثری محل نظر است، این اثر با کلمات «غفور» و «رحيم» مناسبت ندارد؛ بلکه برای اشاره به اثر وضعی می بایست این گونه گفته شود: «ان الله حکيم علیم». «غفور» و «رحيم» مناسبت با اضطراری دارد که بعضی از بزرگان مانند خواجه نصیر، علامه حلی و مرحوم مجلسی با آن مواجه گشته اند و آن حفظ مصالح عامه مسلمین در زمان حکام جور می باشد. این ها به واسطه ی جوازی که فقه برای آن ها صادر نموده، به دربار وارد شده امور بسیاری رتق و فتق نمودند؛ ولی با این حال، نمی توان در این حکومت ها وارد گشت و ولو اندکی آلوده نشد؛ بالاخره همین که لازم است کنار آن ها گاه بر سر سفره شان نشسته و با آن ها رفت و آمد نماید، تیرگی هایی به بار خواهد آورد. در این جا روایات تشویق نموده که شما بروید، مصالح امت را محقق سازید، چنان چه در جایی لغزیدید فواحدۀ بواحدۀ، این در مقابل آن. چنان چه مشاهده می نمایید، در این جا استفاده از صفات «غفور» و «رحيم» جا دارد؛ یعنی در چنین مواردی، خداوند بنا را بر سخت گیری نگذارده چشم می پوشد.

بنابراین جمع بندی بحث این است که این آیه با پشتوانه ی فرمایش امام کاظم، در باطن به دو برنامه اشاره و در ظاهر دو قرينه بر آن ارائه نموده، و در نتیجه ارتباطی وثیق میان فقرات آیه به ارمغان می آورد.^۱ بنابراین با این تفاسیل، با وجود این که در معنای «ظاهر» تغییری ایجاد نشد، اما یک معنای جدید برای «باطن» بیان شد. در واقع امام گفتند ظاهر آیات اعمال است، باطن آیات اشخاص است.

در پی تکمیل مطلب به بیان یک نکته ی تاریخی می پردازیم و آن این که جریانی که امام کاظم و پیش از ایشان امام صادق دنبال کردند، با دو جریان تقابل دارد. ۱. جریانی که اصلا درکی از این گونه احادیث ندارد:

۱. در گذشته که این نکته ذهنم رسیده بود و هنوز این روایت امام کاظم یا شبیه آن را ندیده بودم، خدمت یکی از استادان رسیدم. عرض کردم من در تفسیر آیه این طور گفتم. ایشان گفتند اگر احتیاط بشود خوب است. ظاهرا آن آمادگی که اتفاقا در بعضی روایات هم آمده نداشتند.

ظاهره اعمال و باطنه اشخاص. چه بسا اهل سنت در این دسته قرار گیرند (شاید کلمات ائمه ی ما را از باب مخبر صادق قبول کنند). ۲. جریان غلات. غلات عموماً انسان‌هایی لایبالی بوده‌اند و دلیل آن نیز این بوده که ایشان معتقد بودند که تمام اعمالی که در قرآن بدان‌ها اشاره شده است، ناظر به اشخاص می‌باشد؛ یعنی صوم، صلاه و زکات، عبادات نیستند؛ بلکه ولایت ائمه ی حق هستند (کلمه ی ولایت را هم می‌آوردند). چنان‌که میته و دم و زنا و غیبت، ولایت ائمه ی جور می‌باشند. لذا، همچو اصحاب ابوالخطابی، مبتلا به یک اباحه‌گری می‌گشتند؛ به این ترتیب که بسیاری از محرمات را مرتکب شده و واجبات فراوانی ترک می‌نمودند؛ ثمره رجالی این بحث هم آن است که علمای ما هر گاه با یک راوی غالی برخورد می‌نمایند، فوراً او را کنار می‌گذارند؛ چرا که غلات (همگی نه، ولی) عموماً اشخاصی بودند که از دروغ و افترا ابا‌ناداشتند.

۱۰. حدیث حمران بن اعین از امام باقر نقل می‌کند: «ظَهَرَ الْقُرْآنُ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمْ». ظهر قرآن آن‌هایی هستند که قرآن در حق آن‌ها نازل شده است. این عبارت تفسیر به اشخاص می‌کند. «وَبَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ». به عبارت دیگر یجری فیهم مانزل فی اولئک (اگر این ذیل روایت نبود کمی کار ما سخت می‌شد). قرآن وقتی می‌آید و در آیندگان جاری می‌شود، شامل آن‌ها نیز می‌گردد و این بطن قرآن خواهد بود. به بیان واضح‌تر همان دستوراتی که برای مخاطبان داریم و ظاهر قرآن به حساب می‌آید، اگر نسبت به آیندگان سنجیده شود باطن قرآن به حساب خواهد آمد. حال آیا این روایت تبیینی غیر از بیانات گذشته ارائه نمود؟ آیا در پی این است که ظهر و بطن را از جنس معنا بگیرید؟ مرحوم آقای بحرانی، صاحب تفسیر البرهان، این‌ها را از باب استعمال در دو معنا گرفته است.

در مباحث آتی، اولاً به سراغ جمع بندی این روایات خواهیم رفت و سپس کلمات علمایی از قبیل آقایان آخوند، بروجردی و نایینی را نقل نموده، موضع آن‌ها را با روایات سنجش خواهیم نمود.

والحمد لله رب العالمین